

خورشید بُود هر آنچه از فر هماست

فارغ نَبُود خدا، خداهمه ذات هُماست (کوروش آریانا)

"سیمر غیان"

آنچه که اندیشه آدمی را به کنکاش و جستجویی نو بر میانگیزد، وجود علتها و اسبابی است که میتواند جهان پیرامون را بر آدمی برانگیزاند که یا با خطر و فروهشتن همراه است یا در ایجاد ایده در ساختاری محکمر و قدرتمندتر از زمان حیات آدمیان روبرو است.

این باور که آدمی همیشه در برابر تهاجمات و تهدید عقاید گوناگون آنها در جهانی که مردمانش تنها به آزادی سکوت (خفقان) محکوم گردیده اند باعث گشته تا بسیاری از ترس و یا نگرانی از آینده خود را دستخوش تغییر و تحولات گوناگون دینی و غیر دینی ببینند و به زور یا جانبداری بکوشند تا بلکه خود را به افکار عقیم شده و نازا بارور سازند. ادیان دروغین نیز از این دسته هستند که بسیار آدمیان را در خود کشیده اند و بازم دیوانگانی از زنجیر رمیده را بر آن میدارند تا به زور و چماق یکه تاز میدان این رمیدگان باشند، گویی نبرد گلا دیاتورهای رومی شکلی مذهبی به خود گرفته و دیگر انسانها (کافران، مشرکان و...) بردگانی بیش نیستند، حال آنکه اگر به گذاره ها نیک بنگریم میبینیم آنچه که در چنین جامعه هایی وجود دارد خون و خونریزی و افکار مازوخیستی این عده نه چندان کم است که خود را نیکویان و خورشید پرستان میدانند، حال آنکه خورشیدی را ندیده اند که به گزاف آن را از آن خود کرده اند.

این جستار را که گذاری از دروغهای رشته و پیوسته شده آنانی که با مذهبشان سرخی خورشید را ربوده اند و خود را وارثان کروبیان برجان جهان (زمین) میخوانند به درنگی سترگ به نبرد میکشانند تا بر جمله خلاق باز گویم راز کیهانی خرد سامانده را.

آری، نیک اگر بنگریم اینان را، به چیزی مانند خود که نه از نسل جویبارانند بل از وحشیان از خویش رمیده ای مانند، که به خنجر کف از دست ربوده اند و با این گمان بر عقل خرد شده و ناخشنود خویش پیروز.

اما مگر نه اینست که هستند سیمرغ باورانی که خدایشان همای خویش است و درونشان سوزاننده و گدازنده تر از آتش، تا که بتوانند فرو ریزند انگاره های ناپسامانی را که از خدایگانی دروغین به عاریه آورده اند؟

مگر نه اینست که سیمرغ گون زال اندرونی خویش را به سینه تنگاتنگ فشرديم و فریاد بر آوردیم که "ماییم، تشنه کامگان وادی دوست، که در طلب خویش برآمده ایم نه در طلب پیش؟؟!!"

ما که وارثان همای اندرونی خویش بوده و هستیم چگونه توانیم به ناراست باوران به ظاهر درست ، خویشتن بفروشیم و جان را نه در زهدانی زاینده و فزاینده ، بل در زندانی تاریک و خاموش به اسارت بسپاریم.

اما چه شد که این خودکامگان دیرین دشمن گوی جوانمردی خدایان ایرانی را به صد نیرنگ و فریب ربوده اند تا مگر بتوانند ازین کوه و پلشت برای تن عریان و سر طاس خود نمدی بسازند، تا بلکه بتوانند خود را سرخ جامگان و ریگمند(وارث) حقیقتی سازند که نه به روا راست است ، چه بسیار که دروغشان ناتوان تر از خودشان است دست یازند.

و اما به نیکی نیز میدانیم آروز که جمشید چمکرد خویش را بنا ساخت به مردمان آن سامان چنین گفت: ای مردمان ما شما را به جاودانه زیستن رهنمون خواهیم ساخت و آن رازیت نهفته در اندرون جان آدمی که زیباتر و شایسته تر آنست که خردش بنامیم که فرنامش خرتو (تخم خدای) بوده است، این را به تلنگری بر جام جم آدمیان فروریخت که بنیاد جهل و اوهام را بردرید و شادمانه زیستن را به نکویی ارمغان آورد.

باور بیاوریم بر این اندیشه که این من ماست که در دگرگونی خویش همچون ققنوس به راز و رمز ابدیت خویش راه میابد و جاویدان میشود.

گیتی را که خود بذر افشانی دستان توانمند خداونگان است را میشناسیم و به ناروا آفریتن بر می آشوبیم. چنین است که خرد بهمنی را سامان در کیهان پدیدار میکند. این است چهارپری که جان آدمی را به ارج در خویشتن میبرد تا از اندرون خویشتن به انگبین و شیر مایه جان رساند. جان آدمی را دوست میدارد سیمرغ ، چرا که جان را هستی از تار و پود هما میشناسد و این است رسالت بزرگ و سترگ سیمرغیان.

**اگر تو جنس همایی و جنس زاغ نه ای
زجان تو میل به سوی هما توانی کرد(مولوی)**

koroush.ariyana2563@hotmail.com

